

۱۵



سید جواد نقوی

روزنامه‌نگار

برونو لاتور، استاد‌ممتاز دانشکده علوم سیاسی پاریس، متفکر فرانسوی، فیلسوف و مردم‌شناس در سال ۱۹۴۷ در شهر بون (Beune) فرانسه به دنیا آمد و تحصیلات دانشگاهی او هر چند در رشته فلسفه بود اما در الهیات، مردم‌شناسی و مطالعات علمی فناوری نیز اهل تحقیق بود.
لاتور از متفکران مهم غرب در حوزه علم و فناوری شناخته می‌شود. این متفکر فرانسوی در چند سال اخیر در جهان به جهت نوع نگاه و زاویه دید جدید‌مورد توجه قرار گرفته‌است هرچند هنوز آنچنان مورد استقبال نیست. او همچنین موفق به دریافت جوایز متعددی شده‌ است از جمله جایزه مهم هلبرگ که نزدیک تر ین جایزه به نوبل است. از او در ایران کتاب‌هایی چون «ماهیچگاه مدرن نبوده‌ایم»، «مذاکره با اشیاء» و «کجا فرود بیاییم، ترجمه و منتشر شده‌ است.
دریاب لاتور، آثار و تفکر او با امیر خراسانی، پژوهشگر جامعه‌شناسی، مطالعات شهری و مترجم، گفت‌وگویی کرده‌ایم که از نظر می‌گذرانید.

اصلا می‌خواهیم بدانیم لاتور کیست و نسبت ما و لاتور چیست؟

لاتور در واقع یک پژوهشگر علوم بود. درست‌است که فلسفه‌نیز خوانده بود، ولی کار اصلی‌اش در حوزه ساینس و تکنولوژی یعنی «فناوری» بود. او در وه‌ای زندگی می‌کرد که نظرات دلاوز خیلی مطرح شده بود، فوکودر او ج بود و کسانی نیز مثل ژرژ کانگییم بودند که هیچ‌وقت مطرح نشدند، ولی نظریه‌پردازهای بسیار مهمی بودند. در مجموع این‌ها به‌سمت نوعی از فلسفه رفتند که اصطلاحا به آن «متافیزیک مسطح» می‌گویند. متافیزیک مسطح چیزی است که بنابر تعریف در آن همه موجودی‌ها و همه باشناختگان از اشیا گرفته تا انسان یا طبیعت، همه عاملیت دارند، همه agency دارند. این وضعیت [را] در تقابل با سنت مرسوم فلسفی قرار دهید که خیلی سلطه‌محور است، [آنجا] فقط انسان است که عاملیت دارد و طبیعت هیچ عاملیتی ندارد و طبیعت تور است. یعنی این دوگانه فرهنگ و طبیعت- که خیلی معروف است- در فلسفه ایده‌آلیسم و تاریخ فرهنگی، برآمده از همین عاملیت در سنت فلسفی مرسوم] است. انسان است که می‌گوید «کن، و فیکون»، یعنی شکلی از اومانیتسم بسیار برجسته. این آدم‌هایی که اسم بردم همراه مثلا گامین و قدری دبدوو چند آدم مؤثر دیگر، مشارکت مؤثری در این «ماوراءالطبیعه‌مسطح» داشتند.
دلسوز به آن می‌گوید «Plane of immanence» یا در واقع «سطح درون ماندگاری» و بقیه با [اصطلاحات] و termهای دیگری از آن یاد می‌کنند. لاتور در این ماوراءالطبیعه‌مسطح روی اثبات‌دست می‌گذارد و در کتاب «ماهیچ‌وقت مدرن نبودیم» یا «اشیمی امر اجتماعی» دوباره شروع به agency [=عاملیت] دادن به اشیا [می‌کند] و این دوگانه سوزۀ واژه‌ر اطرمی‌کنند و می‌گویند ما چیزی به اسم سوزۀ که بخواهد کاری بکند [نداریم بلکه] ما همیشه در وضعیت‌هایی هستیم با تعداد

متناهی از اشیا و طبیعت و این خودش یک network است. برای همین که نظریه به کنش گری یا کنش ورز شبکه را طر‌حی می‌کند. این نظریه در واقع همین اصل‌ی اش این است که این گونه نیست که یک عقلی از بیرون وجود داشته باشد که جهان را ببندیشد، [بلکه] ما همیشه در وضعیت و در network هستیم. به همین دلیل می‌گوید assemblage. حال این assemblage‌ها می‌توانند متفاوت باشد. این اصطلاح assemblage را نیز از [فلیکس] گوتاری گرفته‌ است. گوتاری بحث مفصلی در کتاب مشترکش با دلاوز در مورد همین assemblage دارد و همین خودشان دچار بحث می‌شوند و واژه‌شود. این حرکتی را در یکال در فلسفه در سال‌های اخیر است که لاتور و کسانی که نام بردم انجام داده‌اند. ولی لاتور تمرکزش را روی همین کنش گر گذاشته است. فرق بنیادینی که باید توضیح بدهم بین دلاوز و لاتور با پست‌مدرن‌هایی چون دریدا است که اینها معتقدند ما عمیقاً به مابعدالطبیعه‌نیاز داریم و عمیقاً پروژه فلسفه خودش را ساخت یک مابعدالطبیعه جدید درنظ می‌گیرند و به‌خاطر همین، اصولی برای ماورالطبیعه خودشان دارد که مثلاً یکی از اصول لاتور این است که هیچ چیزی به هیچ چیزی فروکاستنی نیست؛ یعنی خودکار به من و استفاده‌ای که من از آن می‌کنم فروکاستنی نیست و خودکار خودش یک agency [و عاملیت] دارد. بعداً یک جریان‌ی متأثر از لاتور به‌راه افتاد است که به آن «objectoriented philosophy [یا] فلسفه معطوف به اژه» می‌گویند. این جریان سه‌چهار نماینده اصلی دارد؛ یکی هارمن است که بحث را به این سمت می‌برد که اساساً چیزی که ما به آن ایزه می‌گوییم چیست و بحث‌های مفصلی می‌کند و از یک جایی از لاتور فاصله می‌گیرد و در واقع یک خوانش غیرمتعارف از هایدگر به‌دست می‌دهد. [از این گروه] چندسال پیش کتابی منتشر شد با عنوان Democracy of Objects «دموکراسی ایزه‌ها» و مفصل راجع به اینکه چطور ایزه‌ها می‌توانند دموکراتیک باشند صحبت کرده و کتاب خیلی مهمی است. اینها مفاهیم بسیار متعددی دارند که من سعی کردم با یک overview و رفت و آمد کمی در سیر عمومی [و جایگاه] لاتور را نشان بدهم، ولی جزئیات زیادی دارد.

نکاتی که گفتید هم جدید و هم مهم است. دلیل عدم توجه به آنها در کشور ما چیست؟

لاتور یک فلسفه متأخر دارد که در کتابی مثل «Politics of Nature»، سیاست مسطح است که کتاب خیلی مهمی است و کتاب Facing Gaia [آمده است] که مجموعه هشت درس‌گفتار است و هنوز ترجمه نشده. لاتور می‌گوید که یک رویای مشترکی وجود داشت، رویای جهانی‌شدن که افق مشترک جهانی بود که قرار بود دموکراسی‌ها صادر شوند و همه کشورهای دموکراتیک شوند، بازار آزاد همه را به سعادت برسانند و… می‌گوید که این رویا از هم پاشیده است و چند دلیل نیز می‌آورد- از بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ گرفته تا مصیبت‌هایی که بر سر ثنولیرالیزم در جهان سایه می‌اندازد تا گرمایش زمین- و اینها باعث شده که این رویا از هم بپاشد. پس ما داشتیم جایی می‌رفتم که اسمش بود جهانی‌شدن، اسمش بود لیبرال دموکراسی ولی حالا دیگری نمی‌توانیم به آنجا برویم. از یک طرف جنبش‌هایی مثل داعش و بومی‌گرایی و بنیادگرایی و… نشان داده است که ما به عقب هم نمی‌توانیم برگردیم؛ یعنی جایی در پشت‌سرمان نیز نداریم که بگوییم حالا یک زمین مسطحی نیز هست که برویم آنجا بیایستیم. در نتیجه سوال این می‌شود که «کجا فرود بیاییم؟»، «زمین سفت زیر پای ما کجاست؟» [این وضع] یعنی از بین رفتن آینده جمعی و مضمحل شدن هر نوع بارگشت به گذشته.

اندیشه



در ایران همچنان بحث غالب یعنی بحث روشنفکران و طبقات نخبه و هنرمندان و قشر elite و حتی بخش زیادی از دانشگاهیان این است که ما داریم به‌سمت لیبرال دموکراسی حرکت می‌کنیم و حالا مواعنی نیز داریم. [گمانشان این است که] موانع سیاسی و موانع تاریخی داریم که باید آنها را رفع کنیم و به‌سمت لیبرال دموکراسی و جهانی‌شدن و بازار آزاد و… برویم. پس در ایران همچنان کسی نیست که بگوید این افق از بین رفته است و جایی نیست که برود. جایی وجود ندارد که پایمان را آنجا بگذاریم و گفتار سنت-مدرنیته نیز همین را ترجمه می‌کند که ما می‌خواهیم مدرن شویم یا می‌خواهیم به سنت‌هایمان برگردیم. لاتور اتفاقا علیه این است. مسانه می‌توانیم به یک «آینده جهانی مشترک» فکر کنیم و نه می‌توانیم به یک «گذشته محلی» رجوع کنیم. فکر می‌کنم این دلیل اصلی [مغفول ماندن این مباحث] باشد. ضمن اینکه خیلی نیز روی لاتور کار نکرده‌اند. درحالی‌که الان خیلی از پایان‌نامه‌ها متأثر از لاتور است. چند کتاب در فارسی ترجمه شده است که بر اساس نظریات لاتور است؛ مثلاً کتاب «Carbon Democracy» دموکراسی کربنی تیموتی میچل.

در ایران همچنان بحث غالب یعنی بحث روشنفکران و طبقات نخبه و هنرمندان و قشر elite و حتی بخش زیادی از دانشگاهیان این است که ما داریم به‌سمت لیبرال دموکراسی حرکت می‌کنیم و حالا مواعنی نیز داریم. [گمانشان این است که] موانع سیاسی و موانع تاریخی داریم که باید آنها را رفع کنیم و به‌سمت لیبرال دموکراسی و جهانی‌شدن و بازار آزاد و… برویم. پس در ایران همچنان کسی نیست که بگوید این افق از بین رفته است و جایی نیست که برود. جایی وجود ندارد که پایمان را آنجا بگذاریم و گفتار سنت-مدرنیته نیز همین را ترجمه می‌کند که ما می‌خواهیم مدرن شویم یا می‌خواهیم به سنت‌هایمان برگردیم. لاتور اتفاقا علیه این است. مسانه می‌توانیم به یک «آینده جهانی مشترک» فکر کنیم و نه می‌توانیم به یک «گذشته محلی» رجوع کنیم. فکر می‌کنم این دلیل اصلی [مغفول ماندن این مباحث] باشد. ضمن اینکه خیلی نیز روی لاتور کار نکرده‌اند. درحالی‌که الان خیلی از پایان‌نامه‌ها متأثر از لاتور است. چند کتاب در فارسی ترجمه شده است که بر اساس نظریات لاتور است؛ مثلاً کتاب «Carbon Democracy» دموکراسی کربنی تیموتی میچل.

ایده اصلی کتاب «کجا فرود بیاییم؟» این است که می‌خواهیم از نظام «تولید» به نظام «ایجاد» برسیم و ۱۷۰ صفحه از نسخه ترجمه‌ای کتاب نیز به همین موضوع اختصاص دارد. ابتدای کتاب با جهانی‌شدن و جهانی‌سازی شروع می‌شود. لاتور دو مثال یعنی برگزیت انگلستان و خروج ترامپ از قرارداد پاریس را پیش می‌کشد و می‌گوید که باید قید این جهانی‌سازی را بزیم و برعکس کسانی که جهانی‌سازی را رد می‌کنند تا ما را به یک سنت پرتاب کنند- می‌گویمنظورم من این نیست که‌به گذشته برگردیم. اینجا سوال پیش می‌آید که عملاً این «وسطی» که آقای لاتور می‌گوید، کجاست؟

لاتور با‌ر‌ه‌امی‌گوید که برای اینکه وسط‌بیایستیم، باید همه آن چیزهایی را که از خودمان رانده‌ایم، بیآوریم و ادغام کنیم؛ مثل طبیعت، مثل زمین، ما فکر می‌کردیم زمین در اختیار ماست و هر چه می‌خواهیم می‌توانیم با زمین بکنیم، اصطلاحاً ما فعال مایب‌اه هستیم. حالا زمین دارد به ما واکنش نشان می‌دهد، دارد دچار فرسایش خاک می‌شود. این‌ها دارد به ما واکنش نشان می‌دهد. مدرنیزاسیون منبایش را بر این گذاشت که ما کارمان را همین‌طور می‌توانیم پیش ببریم و طبیعت نیز گنگ و لال است و هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد. الان معلوم شد که اتفاقاً طبیعت واکنش نشان می‌دهد و همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، ما در یک شبکه و یک network با طبیعت هستیم و تا حالا این شبکه را به‌درستی درک نمی‌کردیم. اولین چیزی که لاتور می‌گوید این است که ما باید به network برگردیم و یک اصطلاح جدید در Politics of Nature «دارد که می‌گوید به collectivity» برگردیم. Collectivity پیوند ما با زمین است. من با زمین و طبیعت و بیرون‌م‌م پیوند دارم. تغییر آنها من را و سرنوشت من را نیز تغییر می‌دهد. این گزاره بسیار مهمی است. از این جهت مهم است که در فلسفه مدرن، در فلسفه روشنگری همه فکر می‌کردند که ما می‌توانیم طبیعت را تغییر دهیم، ما می‌توانیم اشیا را تغییر دهیم. حالا لاتور می‌گوید این نظم اشیا می‌توانند ما را تغییر دهد. یک مثال خیلی روشن برای من، مثالی که وجود دارد این است که ایده آزادی در ایران بعد از انقلاب در انتخابات دوم خرداد طرح شده بود، اما بیاییم مرور کنیم قبل از آن یک عده در آن مرکز معروف مجمع، یک عده در نشریه «کیان» و یک عده این طرف و آن طرف و به‌صورت جسته و گریخته در مورد آزادی و مردم‌سالاری حرف می‌زدند. این ایده می‌توانست در همین حدباقی بماند و فرآیند نشود. یکی از دلایل اینکه فرآیر شده بود، یا حجم بسیار بالای واردات ما بود یا حجم بسیار بالای تولید ما. یک مارک کفش پیدا می‌کردید که این کفش ملی و با‌آلود بود، حالا ده تابزند کفش آمده است. دال آزادی می‌آید و روی این اشیا می‌نشیند. این دومین ایده لاتور است که می‌گوید به این اشیا ترجمه می‌شود و شما رفته‌رفته تبدیل به سوزۀ‌های آزادی می‌شوید. اگر این اشیا نبودند، ماشین‌های گران قیمت نبودند، اتوبان نبود، احتمال اینکه ایده آزادی، به‌اصطلاح بگیرد بسیار کم بود، چراکه نظم اشیا می‌بای برای آن وجود نداشت. روی همین اصل لاتور اولین پیشینهادش این است که به network برگردیم و شبکه را جدی بگیریم و زمین را جدی بگیریم. دو چیز ما را- یعنی دنیا را- به‌هم وصل می‌کند. یکی سرمایه است که مارکس آن را نقد کرده و در مورد آن نوشته است و بعد از مارکس ده‌ها و صدها نفر راجع به آن نوشته‌اند که سرمایه ما را چگونه به‌هم وصل می‌کند و چطور سرنوشت ما را به همدیگر گره می‌زند. سرنوشت من به یک زاپنی گره خورده است، چرا که سرمایه یک امر جهانی شده است. دومین چیزی که ما را به‌هم وصل می‌کند، همین زمین است. یعنی جنگل‌های آمازون که آتش می‌گیرند و نابود می‌شوند، [یا اینکه] در کشمیر سیل می‌آید [اینها]

برونو لاتور در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با امیر خراسانی

رویای «جهانی‌شدن»، «بازار آزاد موجب سعادت همگانی» و «صدور دموکراسی» از هم پاشیده است



در این گفتو‌های اقلیم‌شناسی به‌هم مربوطند. کارخانه‌های چین یا آمریکا حجم زیادی آلاینده تولید می‌کنند و باعث سیل و شکاف زمین و از بین رفتن رودخانه‌ها می‌شوند و…

شاید مثال بارزش همین بیماری‌هایی باشد که هر چندسال می‌آید و من و شمایی که از منشأ بیماری هم دور بوده‌ایم، به آن مبتلا می‌شویم.

دقیقا، خود بیروس اینجاست agent است یعنی می‌تواند از یکی به دیگری منتقل شود و جالب اینجاست که ما مدام می‌خواهیم مهارش کنیم و نمی‌توانیم. لاتور یک‌بار در یک سخنرانی از یکی از داستان‌های [انگاز] آن پومثال می‌زند و می‌گوید که چند نفر در یک قایق بودند که ناگهان قایق واژگون شد و اینها دست‌پا می‌زدند تا نجات پیدا کنند. بعد یکی از اینها که داستان را تعریف می‌کند می‌گوید که ناگهان دیدم که یک مخزن چوبی جلوی من است. دستم را روی آن گذاشتم و همانجا ماندم و دیگر دست‌پا ن‌زدم. بقیه همه غرق شدند فقط او زنده ماند. لاتور می‌گوید که شاید داخل ما همین باشد. دست‌پو‌پای الکی نزنیم. آن چیزی که جلوی چشم ماست، همین زمین، همین طبیعت و همین network را جدی بگیریم تا بتوانیم آرام آرام یک امر جمعی بسازیم. یادمان نرود لاتور هنوز درباره اینکه آن امر جمعی در وسعت جهانی چه می‌تواند باشد حرفی زنده است ولی روزنه‌هایی را به ما نشان می‌دهد که با رفتن به‌داخل آن روزنه‌ها، شاید امر جمعی خلق شود.

اینکه آویختن آن فرد [به مخزن چوبی] را مثال می‌زند، استعاره از این است که اگر چنین نکنید، غرق خواهید شد. شاید کمتر کسی توجه می‌کند ا‌ر‌ه‌ای که می‌خواهیم روی آن فرود بیاییم، اصطلاحاً یا راه سوم یا راه چهارم بین سنت و مدرنیته است. از آب در نیامد. این‌نکته که اقلیم سرمایه‌ر تحت تاثیر قرار می‌دهد، نکته بسیار مهمی است و شواهد تجربی بسیار زیادی برای آن وجود دارد. یک مثال خیلی ساده از خورستان ایران می‌زنم. تغییرات اقلیمی چه میزان شغل را در خورستان از بین برد؟ چندتر مهاجرت به‌وجود آورد؟ مهاجرت درون استانی و بیرون استانی، درون استانی کمتر و بیرون استانی، بیشتر. پیش‌بینی می‌شود که به‌خاطر تغییرات اقلیمی در ۱۰ میلیون از نوار جنوبی کشور به نوار شمالی کشور مهاجرت کنند. این یعنی بخشی از کشور غیرقابل سکونت می‌شود و بخشی از کشور دچار از‌دحام جمعیت خواهد شد [چرا که] اساساً زیرساخت و ظرفیت پذیرش آن جمعیت را ندارد. حالا شما این مثال را در سطح جهانی‌اش ببینید. این مثال نشان می‌دهد که اقلیم چطور می‌تواند سرمایه‌ر را نیز دزیند و در شکل سرمایه‌داری را عوض کند. الان خیلی از کشورهای که اقتصاد کشاورزی داشتند و اقتصادشان مبتنی‌تر کشاورزی یا صنعت بود به‌خاطر همین تغییرات اقلیمی دارند آسیب می‌بینند. تغییرات اقلیمی که به‌وجود می‌آید مهاجرت [نیز] به‌وجود می‌آید و مهاجرت یعنی بنه‌کن شدن. بنه‌کن شدن نیز یعنی نظم انشایی جدید. ماجرا [اقلیم در نظر لاتور] به‌خاطر این [است] که جواب مارکسیست‌ها را بدهد، [یا] حالا نه اینکه جوابشان را بدهد، بلکه [برای آن است که] تعدیل‌شان کند.

این‌نکته که اقلیم سرمایه‌ر تحت تاثیر قرار می‌دهد، نکته بسیار مهمی است و شواهد تجربی بسیار زیادی برای آن وجود دارد. یک مثال خیلی ساده از خورستان ایران می‌زنم. تغییرات اقلیمی چه میزان شغل را در خورستان از بین برد؟ چندتر مهاجرت به‌وجود آورد؟ مهاجرت درون استانی و بیرون استانی، درون استانی کمتر و بیرون استانی، بیشتر. پیش‌بینی می‌شود که به‌خاطر تغییرات اقلیمی در ۱۰ میلیون از نوار جنوبی کشور به نوار شمالی کشور مهاجرت کنند. این یعنی بخشی از کشور غیرقابل سکونت می‌شود و بخشی از کشور دچار از‌دحام جمعیت خواهد شد [چرا که] اساساً زیرساخت و ظرفیت پذیرش آن جمعیت را ندارد. حالا شما این مثال را در سطح جهانی‌اش ببینید. این مثال نشان می‌دهد که اقلیم چطور می‌تواند سرمایه‌ر را نیز دزیند و در شکل سرمایه‌داری را عوض کند. الان خیلی از کشورهای که اقتصاد کشاورزی داشتند و اقتصادشان مبتنی‌تر کشاورزی یا صنعت بود به‌خاطر همین تغییرات اقلیمی دارند آسیب می‌بینند. تغییرات اقلیمی که به‌وجود می‌آید مهاجرت [نیز] به‌وجود می‌آید و مهاجرت یعنی بنه‌کن شدن. بنه‌کن شدن نیز یعنی نظم انشایی جدید. ماجرا [اقلیم در نظر لاتور] به‌خاطر این [است] که جواب مارکسیست‌ها را بدهد، [یا] حالا نه اینکه جوابشان را بدهد، بلکه [برای آن است که] تعدیل‌شان کند.



یک مثال نیز تیموتی میچل می‌زند. می‌گوید که یک زمانی زغال‌سنگ بود و شهرها نزدیک بود ولی الان عصر نفت است و شکل و شیوه انتقال سرمایه و سرمایه‌داری تغییر کرده است. این تغییر ما را به این فکر وامی‌دارد که اقلیم ما را به چه

مناسباتی از سرمایه‌داری می‌کشاند و آنجا باید چه پیچیدگی از سرمایه‌داری را بفهمیم تا با آن مقابله کنیم. میچل می‌گوید که این مارکسیست‌هاو چپ‌ها در عصر سیاسیالهیتم‌ن‌توانستند

به‌مرزهای داخلی خودشان را پس می‌کشند یعنی می‌گویند که می‌خواهیم بین خودمان و مرکزیک دیوار بکشیم، از معاهده پاریس خارج می‌شویم و می‌خواهیم عقب‌بنشینیم. [لاتور] ابتدای همین کتاب هم می‌گوید که انگار زمین ما از زمین شما جداست. انگار ما در دوزمین زندگی می‌کنیم. به‌ترامپیست‌ها یا به آمریکایی‌ها می‌گوید که با شما جرات مواجهه با این وضعیت را دارید و به چشم‌انداز جدید کمک می‌کنید یا موقتا می‌روید در مرزهای ملی خودتان و خودتان را از بیرون‌له و منزوی می‌کنید- البته منزوی نه به‌معنای معمول سیاسی آن بلکه به‌معنایی که لاتور مراد می‌کند- و زمان می‌خرد. در مورد برگزیت هم همین را می‌گوید، چون برگزیت نیز بر سر اروپای واحد و اتحادیه اروپا و… بود [ولی] با اولین موج مهاجرت، بحث شروع شد و انگلیس نیز گفت که می‌خواهم مرزهایم را کنترل کنم و نمی‌خواهم واحد و در سرنوشت آنها شریک باشم، شکلی از واکنش به این وضعیت را تقد می‌کند، واکنشی که می‌خواهد به مرزهای ملی خودش در برسد. می‌خواهد خودش را در مرزهای ملی حبس کند برای اینکه تبعات این تغییرات اقلیمی و-به تعبیر خودش- «بی‌نظمی جهانی» دامنگیرش نشود.

به‌مرزهای داخلی خودشان را پس می‌کشند یعنی می‌گویند که می‌خواهیم بین خودمان و مرکزیک دیوار بکشیم، از معاهده پاریس خارج می‌شویم و می‌خواهیم عقب‌بنشینیم. [لاتور] ابتدای همین کتاب هم می‌گوید که انگار زمین ما از زمین شما جداست. انگار ما در دوزمین زندگی می‌کنیم. به‌ترامپیست‌ها یا به آمریکایی‌ها می‌گوید که با شما جرات مواجهه با این وضعیت را دارید و به چشم‌انداز جدید کمک می‌کنید یا موقتا می‌روید در مرزهای ملی خودتان و خودتان را از بیرون‌له و منزوی می‌کنید- البته منزوی نه به‌معنای معمول سیاسی آن بلکه به‌معنایی که لاتور مراد می‌کند- و زمان می‌خرد. در مورد برگزیت هم همین را می‌گوید، چون برگزیت نیز بر سر اروپای واحد و اتحادیه اروپا و… بود [ولی] با اولین موج مهاجرت، بحث شروع شد و انگلیس نیز گفت که می‌خواهم مرزهایم را کنترل کنم و نمی‌خواهم واحد و در سرنوشت آنها شریک باشم، شکلی از واکنش به این وضعیت را تقد می‌کند، واکنشی که می‌خواهد به مرزهای ملی خودش در برسد. می‌خواهد خودش را در مرزهای ملی حبس کند برای اینکه تبعات این تغییرات اقلیمی و-به تعبیر خودش- «بی‌نظمی جهانی» دامنگیرش نشود.

به‌مرزهای داخلی خودشان را پس می‌کشند یعنی می‌گویند که می‌خواهیم بین خودمان و مرکزیک دیوار بکشیم، از معاهده پاریس خارج می‌شویم و می‌خواهیم عقب‌بنشینیم. [لاتور] ابتدای همین کتاب هم می‌گوید که انگار زمین ما از زمین شما جداست. انگار ما در دوزمین زندگی می‌کنیم. به‌ترامپیست‌ها یا به آمریکایی‌ها می‌گوید که با شما جرات مواجهه با این وضعیت را دارید و به چشم‌انداز جدید کمک می‌کنید یا موقتا می‌روید در مرزهای ملی خودتان و خودتان را از بیرون‌له و منزوی می‌کنید- البته منزوی نه به‌معنای معمول سیاسی آن بلکه به‌معنایی که لاتور مراد می‌کند- و زمان می‌خرد. در مورد برگزیت هم همین را می‌گوید، چون برگزیت نیز بر سر اروپای واحد و اتحادیه اروپا و… بود [ولی] با اولین موج مهاجرت، بحث شروع شد و انگلیس نیز گفت که می‌خواهم مرزهایم را کنترل کنم و نمی‌خواهم واحد و در سرنوشت آنها شریک باشم، شکلی از واکنش به این وضعیت را تقد می‌کند، واکنشی که می‌خواهد به مرزهای ملی خودش در برسد. می‌خواهد خودش را در مرزهای ملی حبس کند برای اینکه تبعات این تغییرات اقلیمی و-به تعبیر خودش- «بی‌نظمی جهانی» دامنگیرش نشود.

جالب است که می‌گوید اینها در عین اینکه داخل دیوارها می‌آیند ولی شعراهایشان، شعاعر جهانی است. از لحاظ تبارشناسی شاید بگوییم که ترامپ یک آدم نادان است ولی لاتور می‌گوید که به‌صرف نادانی ترامپ به قضیه نگاه نکنید.

نکته بعدی راجع به کارل پولاتی بود و اینکه لاتور می‌گوید اقلیم همه چیز حتی سرمایه‌ر از ذیل خود می‌گیرد. کارل پولاتی نیز اگر اشتباه نکرده‌ولی حداقل پیش‌بینی‌اش، مبنی بر اینکه جهان لیبرال یا سرمایه‌داری و پولش نابود خواهد شد، درست از آب در نیامد.

این نکته که اقلیم سرمایه‌ر تحت تاثیر قرار می‌دهد، نکته بسیار مهمی است و شواهد تجربی بسیار زیادی برای آن وجود دارد. یک مثال خیلی ساده از خورستان ایران می‌زنم. تغییرات اقلیمی چه میزان شغل را در خورستان از بین برد؟ چندتر مهاجرت به‌وجود آورد؟ مهاجرت درون استانی و بیرون استانی، درون استانی کمتر و بیرون استانی، بیشتر. پیش‌بینی می‌شود که به‌خاطر تغییرات اقلیمی در ۱۰ میلیون از نوار جنوبی کشور به نوار شمالی کشور مهاجرت کنند. این یعنی بخشی از کشور غیرقابل سکونت می‌شود و بخشی از کشور دچار از‌دحام جمعیت خواهد شد [چرا که] اساساً زیرساخت و ظرفیت پذیرش آن جمعیت را ندارد. حالا شما این مثال را در سطح جهانی‌اش ببینید. این مثال نشان می‌دهد که اقلیم چطور می‌تواند سرمایه‌ر را نیز دزیند و در شکل سرمایه‌داری را عوض کند. الان خیلی از کشورهای که اقتصاد کشاورزی داشتند و اقتصادشان مبتنی‌تر کشاورزی یا صنعت بود به‌خاطر همین تغییرات اقلیمی دارند آسیب می‌بینند. تغییرات اقلیمی که به‌وجود می‌آید مهاجرت [نیز] به‌وجود می‌آید و مهاجرت یعنی بنه‌کن شدن. بنه‌کن شدن نیز یعنی نظم انشایی جدید. ماجرا [اقلیم در نظر لاتور] به‌خاطر این [است] که جواب مارکسیست‌ها را بدهد، [یا] حالا نه اینکه جوابشان را بدهد، بلکه [برای آن است که] تعدیل‌شان کند.

این نکته که اقلیم سرمایه‌ر تحت تاثیر قرار می‌دهد، نکته بسیار مهمی است و شواهد تجربی بسیار زیادی برای آن وجود دارد. یک مثال خیلی ساده از خورستان ایران می‌زنم. تغییرات اقلیمی چه میزان شغل را در خورستان از بین برد؟ چندتر مهاجرت به‌وجود آورد؟ مهاجرت درون استانی و بیرون استانی، درون استانی کمتر و بیرون استانی، بیشتر. پیش‌بینی می‌شود که به‌خاطر تغییرات اقلیمی در ۱۰ میلیون از نوار جنوبی کشور به نوار شمالی کشور مهاجرت کنند. این یعنی بخشی از کشور غیرقابل سکونت می‌شود و بخشی از کشور دچار از‌دحام جمعیت خواهد شد [چرا که] اساساً زیرساخت و ظرفیت پذیرش آن جمعیت را ندارد. حالا شما این مثال را در سطح جهانی‌اش ببینید. این مثال نشان می‌دهد که اقلیم چطور می‌تواند سرمایه‌ر را نیز دزیند و در شکل سرمایه‌داری را عوض کند. الان خیلی از کشورهای که اقتصاد کشاورزی داشتند و اقتصادشان مبتنی‌تر کشاورزی یا صنعت بود به‌خاطر همین تغییرات اقلیمی دارند آسیب می‌بینند. تغییرات اقلیمی که به‌وجود می‌آید مهاجرت [نیز] به‌وجود می‌آید و مهاجرت یعنی بنه‌کن شدن. بنه‌کن شدن نیز یعنی نظم انشایی جدید. ماجرا [اقلیم در نظر لاتور] به‌خاطر این [است] که جواب مارکسیست‌ها را بدهد، [یا] حالا نه اینکه جوابشان را بدهد، بلکه [برای آن است که] تعدیل‌شان کند.

ی‌آنها را به فکر وادار کند که طر‌حی نو دراندازند.

احسنت، برای اینکه گفتار مارکسیستی را تعدیل کند. هم در لیبرال دموکراسی و هم میان مارکسیست‌ها و چپ‌ها طبیعت یک امر تزئینی لوکس بود. لاتور جایی نوشته بود که وقتی از طبیعت حرف می‌زنی همه از کسالت خمیازه می‌کشند اما وقتی از سرزمین حرف می‌زنی در دم بسجیم می‌شوند. انگار طبیعت سرزمین نیست و حتماً باید یکی به ما حمله کند. انگار نه انگار که از درون دارد ما را مضمحل می‌کند. می‌گوید که زمین ما را ترک می‌گوید پیش از آنکه ما او را ترک بگوییم. خود زمین دارد ما را ترک می‌کند. خود ما سیاره‌ای.

یک مثال نیز تیموتی میچل می‌زند. می‌گوید که یک زمانی زغال‌سنگ بود و شهرها نزدیک بود ولی الان عصر نفت است و شکل و شیوه انتقال سرمایه و سرمایه‌داری تغییر کرده است. این تغییر ما را به این فکر وامی‌دارد که اقلیم ما را به چه مناسباتی از سرمایه‌داری می‌کشاند و آنجا باید چه پیچیدگی از سرمایه‌داری را بفهمیم تا با آن مقابله کنیم. میچل می‌گوید که این مارکسیست‌هاو چپ‌ها در عصر سیاسیالهیتم‌ن‌توانستند آنگونه که در برابر زغال‌سنگ ایستادگی کردند مقابل لوله‌های نفت پایبستند برای آن بود که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد. حالا این اقلیم می‌خواهد چه بر سر ما بیاورد و ما چه باید بکنیم؟ نکته همین است که حالا به قول چپ‌ها «سایت مقاومت کجاست؟» کجا باید ایستاد و مقاومت کرد. به‌نظم خود لاتور سرنخ‌هایی از

این «کجا باید مقاومت کرد» به‌دست می‌دهد، به‌ویژه سرنخ‌های نظری. می‌گوید که ما باید به شکلی از صنعت فکر کنیم که

آمیخته با شبکه طبیعت باشد. خوب ما به این هنوز فکر نکرده‌ایم. لیبرال دموکراسی نهایتاً می‌گوید توسعه پایدار، توسعه سبز ولی لاتور می‌گوید که شکلی از صنعت که آمیخته با طبیعت و اقلیم باشد، یعنی مثلاً مجبور نباشید که به‌خاطر آن انتقال آب بدهید. مجبور نباشید که به‌خاطر آن اقلیم را کن فیکون کنید تا شغل ایجاد کنید. چون الان شغل ایجاد می‌کنید ولی ۲۰ سال دیگر مهاجرت هم ایجاد کرده‌اید. [این تلقی] هنوز به‌لحاظ نظری در طفولیت به‌سر می‌برد و آدم‌های مختلف در لاین‌های مختلف هر کدام یک لاین را گرفته‌اند و آن را پرورش می‌دهند. به همین خاطر است که هنوز دقیق نمی‌دانیم که سایت مقاومت اینجاست، این کار را باید کرد و هنوز داریم لمس می‌کنیم.

شبیه همین کرونا و از کرونا بدتر را بر سر ما می‌آورد.

دقیقا، مثل پزشکی که بیمار را برای تشخیص نشانه‌های بیماری لمس می‌کند- پزشکی نجوی نشانه‌شناسی هم است- و می‌گوید ما فعلاً داریم لمس می‌کنیم و- به تعبیر من- این وضعیت را نشانه‌شناسی می‌کنیم تا بفهمیم این سلیات مقاومت واقعا کجاست، هر چند ایده‌هایی برایش داریم.

نکته دیگری که در این کتاب نیز به آن اشاره شده همین بحث محدوده علم است.

لاتور کارش را با «انسان‌شناسی علم» شروع کرد و جزء اولین کتاب‌هایش «زندگی آزمایشگاهی» است که با [همکاری] یکی دیگر نوشته‌است. بعد از اینها سال‌ها به یک آزمایشگاه بیروس‌شناسی رفته و شروع به تحقیق کرده بودند و اینکه دانشمندان چگونه فکت علمی را می‌سازند. فکت علمی چگونه ساخته می‌شود. شروع کرده بودند به مشاهده نزدیک. آنجا بود که لاتور برای اولین بار به ذهنش رسید- بود که خود این ابزار و ادواتی که دانشمندان دارند، در ساختن فکت علمی مهم است. یعنی خود و ابزار و ادوات با این دانشمندان آن بیروس یک network می‌شوند و شروع به تولید یک سری چیزها می‌کنند. اینکه لاتور در انسان‌شناسی علم، چه کرده است بحثی مفصل است که الان نمی‌شود راجع به آن صحبت کرد.

این همان بحثی است که می‌گوید از نظام تولید باید به نظام ایجاد برسیم.

دقیقا، دقیقاً.

کتاب‌های بیونگ چول هان، کتاب بودریار و کتاب اخیرا ترجمه‌شده از فوکو را قبلاً خوانده بودم. قصد مقایسه ندارم ولی ظاهراً بیونگ چول هان و لاتور [در مسائل فلسفه این روز هستند و یکی در مورد اقلیم و دیگری در مورد عصر فضای مجازی و… صحبت می‌کنند و اصلاً عین خیال مان هم نیست. ما اصالتوی باغ نیستیم.

اشیایی که بودریار در مورد جامعه مصرفی می‌گوید چندان قابلیت ندارد، فوکو کمی بهتر است ولی چیزهایی که اینها می‌گویند هم به‌روز است و هم به ما نزدیک‌تر است ولی ظاهراً برای ما توجه برانگیز نیستند.

اینجا چون scientific community نیست و اجتماع علمی وجود ندارد، به‌بحث‌های روز نیز توجه نمی‌شود. این گونه نیز نیست که همه دنیا لاتورشناس شده‌باشند ولی در جریان پروژه لاتور هستند. یعنی فلائی که ممکن است پدیدارشان هم باشد در جریان پروژه لاتور است چون اجتماعی علمی وجود دارد. چون scientific community و اجتماع عالمان وجود دارد و این [آشنایی‌ها] آنجا رقم می‌خورد.

اگر ما به آن Hypermodernity که لاتور ما را از آن می‌ترساند، توجه نکنیم، چه بلایی ممکن است سر ما بیاورد. من و شما مخالف وجوه مثبت مدرنیته نیستیم ولی اینکه لاتور می‌گوید انسان فکر کرد که با عقل می‌تواند همه چیز را درست کند و وضع فعلی را رقم زند، از به‌عنوان یک هشدار در نظرش بگیریم، چه بلایی ممکن است بر سر ما بیاورد؟

بله که زیاد است. می‌تواند ما را بکشد. یعنی ترامپیست‌ها و سرمایه‌دارها در جهان باقی می‌مانند و باقی می‌میزند یا اینکه همه غرق می‌شوند؟ زمین وقتی مساله‌دار می‌شود همه دنبال جای امن می‌گردند. قطعاً کسانی که قدرت و ثروت دارند زودتر از آن جای امن را پیدا می‌کنند و سعی می‌کنند که بقیه را از آن جای امن بیرون بریزند ولی همین بیرون ریختن باعث می‌شود که جای امن آنها نامن شود. در نتیجه این یک فرآیند بلندمدت است که در نهایت زمین از همه‌شان دریغ خواهد شد.

ایسن چقدر به پروژه آقای توفیق می‌تواند مربوط شود یا با آن همبستگی داشته باشد؟ نامیدن تعلیق نیز خیلی شبیه به پروژه لاتور است.

اتفاقاً در همین لاین اخیر داریم فکر می‌کنیم و کار می‌کنیم تا ببینیم چه می‌شود. ببینیم آیا می‌توانیم این لاین را مشخصاً با تکیه بر لاتور بسط بدهیم [یا خیر]. ما بیشتر تحت تاثیر دلاوز بودیم چرا که خیلی از [مباحث] لاتور [مثل] آماتریالیتی و اشیا و… در دلاوز هم هست ولی مشخصاً، این کارهای اخیر لاتور را بعد از [تالیف و انتشار کتاب] نامیدن تعلیق دیدیم و الان داریم روی آن کار می‌کنیم.

چون شما می‌گویید بین سنت و مدرنیته یک لحظه تعلیق است و لاتور نیز می‌گوید یک جایی در این بین باید فرود بیاییم و در آن لحظه فرود نیز باید بدانیم که کجا داریم فرود می‌آییم.

این متافیزیک لاتور را هم شما مدنظر دارید چرا که، به‌نظر، لاتور می‌گوید که از سنت نیز استفاده کنیم ولی نه سنتی که ما را نوستالژیک کند. یک سنتی که بشود از آن استفاده کرد. این مابعدالطبیعه‌ها [از اول صحبت‌ها عرض کردم. لاتور اصول مابعدالطبیعی دارد. همین که هیچ چیز به چیز دیگری تقلیل‌پذیر نیست و هر چیزی به هر چیزی قابل ترجمه است، چهار پنج اصل مابعدالطبیعی دارد که براساس آنها فکر می‌کند، کار می‌کند و می‌نویسد.